



مطالعات ادبیات معاصر ایران
سال ۲، شماره ۵، بهار ۱۴۰۴

مقاله پژوهشی

دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۲۵

پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۳۱

صص. ۲۳-۳۶

مقایسه زنان «کلیدر» با زنان «شاهنامه»

عبدالصمد حمیدی فر^۱

چکیده

«شاهنامه» (۴۰۰ هـ ق)، اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی (۳۲۹-۴۱۶)، از آغاز آفرینش، پیوسته به عنوان یک شاهکار ادبی بی‌بدیل که با مسائل ملی و هویتی ایرانیان گره خورده‌گی جدانشدنی دارد، مورد برداشت و الهام‌پذیری شاعران و نویسندگان ایرانی گوناگون، به منظور خلق آثار ادبی مختلف، بوده است. این مهم، در دوره معاصر نیز، علی‌رغم تمام تحولات بنیادینی که در ادبیات این دوره، نسبت به ادبیات گذشته ایران، به وجود آمده است، همچنان مشهود است. رمان پُرآوازه «کلیدر» (۱۳۵۷-۱۳۶۲ ش)، نوشته محمود دولت‌آبادی (متولد ۱۳۱۹)، از جمله آثار شاخص ادبیات معاصر ایران است که طراحی و ساخت موارد مهمی از اجزا و عناصر آن، متأثر از شاهنامه فردوسی بوده است. در این پژوهش توصیفی-تحلیلی که داده‌های آن از اسناد و منابع کتابخانه‌ای نشأت گرفته است، رمان کلیدر، از نظر شخصیت‌های زن، با شاهنامه فردوسی، مقایسه شده است. به همین منظور، چهار شخصیت مهم زن در کلیدر، بلقیس، زیور، شیرو و مارال، و چهار شخصیت مهم زن در شاهنامه، سیندخت، گردآفرید، منیژه و ته‌مین، انتخاب و با هم تطبیق داده شده است. این تطبیق، مشتمل بر مقایسه بلقیس با سیندخت، زیور با گردآفرید، شیرو با منیژه، و مارال با ته‌مین است. یافته‌های پژوهش، بر وجود همانندی‌های درخوراعتنا، میان زنان شاهنامه مطابقت داده شده، تأکید دارد. البته در این مقایسه، میان شخصیت‌های مورد مقایسه، تفاوت‌هایی هم، قابل ملاحظه است.

کلیدواژه‌ها

رمان «کلیدر» محمود دولت‌آبادی، «شاهنامه» حکیم ابوالقاسم فردوسی، شخصیت زن.

۱. مدرس زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان سیستان و بلوچستان، پردیس شهید مطهری زاهدان، زاهدان، ایران.

رایانامه: Samadhamidifar3446@gmail.com

۱. مقدمه

رمان «کلیدر»، اثر ادبی شگرفی است که در حد فاصل سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۶۲، در ۱۰ جلد، و حدود ۳۰۰۰ صفحه خلق شده است و ظهور این داستان حجیم، در تاریخ ادبی ایران، رویداد بزرگی است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت و نویسنده آن، توانسته است یک شاهکار ادبی ایرانی را در طراز ارزش‌های جهانی به وجود آورد. کلیدر، واقعیتی را بازگو می‌کند که آن واقعیت، به تاریخ این سرزمین، ایران، گره خورده است و نیز، آن نمایش و داستانی است که چهره فرهنگی و اقتصادی و انسانی گروهی از مردم خراسان را بازنمایی می‌کند.

رمان کلیدر را به لحاظ نوع زبان، می‌توان در ردیف رمان‌های حماسی قرار داد. در این اثر نویسنده با دقت ویژه‌ای زبان آن را پیراسته تا علی‌رغم حجم رمان به پُرگویی دچار نشود. کلیدر به لحاظ زبان می‌تواند نوعی «رمان حماسی» تلقی شود (نک: سپانلو، ۱۳۶۶: ۲۸۳). این اثر، از نظرگاه داستان‌پردازی، بیان حوادث، شخصیت‌ها، لحن و توصیفات نیز، با «شاهنامه» فردوسی، به‌عنوان شاخص‌ترین اثر حماسی در ایران، قرابت‌هایی دارد. موضوعی که خالق کلیدر، خود بر آن تأکید کرده است (نک: چهلتن و فریاد، ۱۳۷۳: ۳۸۱). بر این اساس، باید اذعان کرد که در ادبیات داستانی ایران، اثری حماسی‌تر از کلیدر هنوز به‌وجود نیامده است و حتی شاید کلیدر یگانه اثر حماسی ادبیات داستانی معاصر ایران باشد.

۱-۱. بیان مسئله

زنان در اعصار حیات بشر، در ساخت تمدن جامعه و شکل‌گیری حماسه‌ها و آثار ادبی گوناگون، نقش عمده‌ای داشته و دارند. حتی بسیاری از زنان در خلق داستان‌ها، حضور و نمودی پُررنگ‌تر از مردان دارند. در «شاهنامه» فردوسی و «کلیدر» محمود دولت‌آبادی نیز که در مقایسه با دیگر آثار هم‌طیف خود، از محبوبیت ویژه‌ای برخوردارند، زنان، دارای جایگاهی منحصربه‌فرد هستند. با خواندن این دو اثر ارزشمند، درمی‌یابیم که زنان چگونه در جامعه مردسالار، سخنان خود را با محکمی و استواری بیان می‌کنند و از خود نمود و نمادی مؤثر بر جای می‌گذارند. حتی در این دو اثر، در بسیاری از موارد، زنان می‌توانند، با هوشمندی گره‌های زندگی را از هم باز کنند و نقش یکایک آنان در پرداخت و پیشبرد داستان، کاملاً محسوس است. کلیدی‌ترین زنان کلیدر که در این پژوهش مد نظر است، بلقیس، زیور، شیرو و مارال است که از خاندان کلمیشی و تیره میشکالی هستند و قومیتی آمیخته‌گُرد و بلوچ دارند و همه از نزدیک‌ترین زنان به شخصیت محوری کلیدر، یعنی «گل‌محمد» هستند که بدین سبب برجسته‌تر تصویر شده‌اند. در این پژوهش، چهار

شخصیت زن مذکور از رمان کلیدر، با چهار زن، از زنان معروف شاهنامه، سیندخت، گردآفرید، منیژه، و تهمینه مقایسه شده است. در این هم‌سنجی، بلقیس با سیندخت، زیور با گردآفرید، شیرو با منیژه، و مارال با تهمینه، مورد مقایسه بوده است. بر این مبنا، پژوهش کنونی، پرسشی این‌گونه دارد که:

۱. میان چهار زن منتخب مذکور از رمان کلیدر، با چهار زن منتخب مذکور از شاهنامه، چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی وجود دارد؟

۲-۱. روش پژوهش

داده‌های این پژوهش توصیفی-تحلیلی، از فحوای اسناد و منابع کتابخانه‌ای استخراج شده است. جامعه آماری پژوهش، رمان «کلیدر» محمود دولت‌آبادی، و «شاهنامه» فردوسی است. نمونه پژوهش نیز، شخصیت‌های زن انتخابی نامبرده در بخش بیان مسئله، از این دو اثر است. ملاک این پژوهش، چاپ سیزدهم رمان ۱۰ جلدی کلیدر (۱۳۷۸: نشر چشمه) (در ۵ مجلد)، و چاپ اول مجلدات اول تا سوم شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق (به ترتیب سال‌های ۱۳۶۶، ۱۳۶۹ و ۱۳۷۱: بنیاد میراث ایران) است. با مقایسه چهار زن برگزیده از کلیدر با چهار زن برگزیده از شاهنامه، شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها تبیین و تحلیل می‌گردد.

۳-۱. ضرورت و اهمیت پژوهش

ضرورت و اهمیت این پژوهش از دو جنبه قابل طرح و تبیین است: ۱. الگوبرداری متون حماسی ایران و حتی آثار مربوط به دیگر انواع ادبی فارسی، از «شاهنامه» فردوسی، امری پُرسامد و بدیهی است. اما نفوذ و سیطره این اثر بزرگ ادبی، بر ادبیات معاصر ایران، خاصه داستان، می‌تواند وجهی دیگر از عظمت شاهنامه فردوسی را نمایان سازد که بعد از گذشت سده‌های متمادی و در عصر کنونی نیز، بر آفرینش انواع گوناگونی از آثار ادبیات فارسی، تأثیر می‌گذارد. پژوهش کنونی که به‌نوعی تأثیر شاهنامه را بر «کلیدر»، از برترین آثار داستانی ادبیات فارسی معاصر، می‌سنجد، این وجه از عظمت شاهنامه را خاطر نشان خواهد شد. ۲. نمود بسیار شخصیت‌های زن در کلیدر و شاهنامه و کارکردهای مهمی که آنان در ساخت و پرداخت بخش‌های گوناگون این دو اثر دارند، می‌طلبد که پژوهشی درخور زنان حماسه‌ساز، در کلیدر و شاهنامه، به‌صورت تطبیقی، صورت پذیرد.

۲. پیشینه پژوهش

تا آن جا که نگارنده کاویده است، هیچ پژوهشی به «مقایسه زنان «کلیدر» با زنان «شاهنامه»»، نپرداخته است؛ اگر چه پاره‌ای از پژوهش‌های مربوط به رمان کلیدر، ناظر بر بررسی و تحلیل ویژگی‌های حماسی در آن است. مانند پژوهش زیر که در آن:

۱. ابن علی کریمی گنجه (۱۳۹۶)، به «بررسی تحلیلی حماسه در رمان کلیدر دولت‌آبادی» پرداخته و در پایان به این نتیجه رسیده است که رمان مذکور، بنا به نظر جمع کثیری از منتقدان و صاحب‌نظران ادبی، نظر خود نویسنده رمان، و نیز زبان و واژگان و عناصر رزمی و ساختار روایی و حوادث داستانی، می‌تواند یک اثر حماسی معاصر قلمداد شود.

۳. بحث و بررسی

با مقایسه چهار شخصیت زن از رمان «کلیدر»، بلقیس، زیور، شیرو و مارال، با چهار شخصیت زن از «شاهنامه» فردوسی، سیندخت، گُردآفرید، منیژه و تهمینه، قرابت‌های بسیاری میان آنان به دست آمد که در ادامه جستار، این قرابت‌ها و نیز تفاوت‌های یافت شده میان آنان، در چهار قسمت مجزا، تبیین و تحلیل شده است.

۳-۱. بلقیس و سیندخت

در رمان «کلیدر»، بلقیس، به‌عنوان مادری که سرشار از عشق به خانواده است، در جامعه روستایی این رمان، محور تمامی مشکلات و درگیری‌های خانمان کلمیشی است. او همواره در مرکز تنش‌ها واقع شده است. وقتی دخترش، شیرو، سر به عصیان برمی‌دارد و شبانه با ماه‌درویش می‌گریزد، او از طرفی سرافکندگی و بدنامی ناشی از این حرکت شیرو را تحمل می‌کند و از طرفی، نگران خطری است که از جانب برادر شیرو، بیگ‌محمد، جان این دختر فراری را تهدید می‌کند. و زمانی که پسرانش با پسر خواهرش دشمن خونی می‌شوند، همه فشار از دو طرف به اوست که وارد می‌شود، و در حالی که کلمیشی خود نیاز به مراقبت دارد، این بلقیس است که غم خان‌ومان را به دل دارد:

بلقیس به سوی پسرش رفت و بی‌هیچ پیرایه‌ای نالید:

- رفت، او رفت، شیرو گریخت و رفت.

خسته و بی‌رمق، بلقیس حرف می‌زد، انگار نفسش به زور بالا می‌آمد. چشم‌هایش در کاسه‌ها خشکیده و نی‌نی‌هایش انگار خالی از هر حالتی بودند. سرگردان و گنگ (دولت‌آبادی، ۱۳۷۸: جلد ۱: ۱۶۵-۱۶۶).

بلقیس، پیرزنی است که همه خصایص غریزی یک زن تیپیک ایرانی- ایللیاتی را داراست. از حسادت و بدآموزی زنانه، تا خودبرتربانی و تعصب خاندانی و عصبیت خاص ایللیاتی. او محور و هسته اصلی اعضای خانواده است. به بیانی دیگر: «بلقیس مادر است. شخصیتی قرص و محکم چون درختی ریشه در خاک و استوار و خانواده روی او می‌گردد. دخل و خرج خانواده اوست و حضور او در همه جا حس می‌شود» (شیرمحمدی، ۱۳۸۰: ۶۸).

بلقیس را از آن جهت که مرکز تنش‌های خاندان است با سیندخت، از زنان بخش پهلوانی «شاهنامه»، می‌توان مقایسه کرد، که او نیز آن زمان که دخترش دل به مردی بیگانه و از دشمنان خونی خاندانش می‌سپارد و مهراب‌شاه، شاه کابل نیز، به دلایل روشن، از شنیدن خبر آن، برمی‌آشوبد، پای به میان می‌گذارد و با تدبیری هوشمندانه و زنانه، مهراب‌شاه را آرام می‌کند:

چو بشنید مهراب بر پای جست	نهاد از بر دست شمشیر دست...
همی گفت رودابه را رود خون	بروی زمین برکنم هم کنون
چُن آن دید سیندخت بر پای جست	کمر کرد بر گردگاش دو دست
چُنین گفت کز کهنتر اکنون یکی	سَخُن بشنو و گوش دار اندکی
وُزان پس همان کن که رای آیدت	روان را خرد رهنمای آیدت

(فردوسی، ۱۳۶۶: جلد ۱: ۲۱۷)

درواقع، «سیندخت زنی است مدبر و فداکار. او خشم شوهر را درک می‌کند و درد او را درد خود می‌داند» (جوانشیر، ۱۳۸۰: ۳۴۸). در این رابطه، سیندخت به شوهرش می‌گوید:

گزند تو پیدا گزند من است
دل دردمند تو بند من است

(فردوسی، ۱۳۶۶: جلد ۱: ۲۱۸)

او سپس تدبیر سفر به زابلستان، و دیدار سام نریمان را نیز خود به عهده می‌گیرد و در زابل، سام را چنان پخته می‌کند که قاصد به نزد شاه ایران بفرستد و موافقت شاه را که قریب به ناممکن است، جلب کند. بنابراین بخش مهمی از تحقق پیوند نکوفال زال و رودابه نتیجه هوشمندی و عملگرایی اوست:

پذیرفت مر دخت او زال را	خداوند ژوپین و گوپال را
سرافراز گردی و مردی دویست	بدو داد و گفتش که اکنون مه‌ایست

به کاول بباش و به شادی بمان ازین پس مترس از بد بدگمان
(همان: ۲۴۴)

البته در شاهنامه، در داستان زال و رودابه، موافقت شاه تنها بر پایه تدبیرهای سیندخت مبتنی نیست. این موافقت بر نتیجه پیشگویی پیشگویان نیز متکی است:

بفرمود تا موبدان و ردان ستاره‌شناسان و هم بخردان
کنند انجمن پیش تخت بلند به کار سپهری پژوهش کنند
برفتند و بردند رنج دراز که تا با ستاره چه یابند راز
سه روز اندران کارشان شد درنگ برفتند با زیج رومی به چنگ
چهارم برفتند زی شهریار که کردیم با چرخ گردان شمار
چنین آمد از داد اختر پدید که این آب، روشن بخواهد دوید
ازین دخت مهرباب و ز پور سام گوی برمنش زاید و نیکنام
(همان: ۲۴۶)

بر این اساس، می‌شود گفت که کار سیندخت نیز چندان دشوار نبوده است. در کلیدر اما، واقعیتی به نام پیشگویی وجود ندارد. هرچه هست، فردایی تاریک و مبهم است. زمستان پیش روست. بزمی هم به جان رمه افتاده است. سر به راه‌ترین پسر بلقیس هم راه آمدن با دولتی‌ها را درک نمی‌کند. دولتی‌ها هم زبان زمخت او را بر نمی‌تابند. از طرفی دولت به آن‌ها بدگمان است، زیرا که چند تن از افراد خاندان در حبس‌اند. بابقی با همه سودی که از قبل تعامل با آن‌ها می‌برد، همه می‌دانند که چه جانوری است. علی‌اکبر شاه‌پسند هم که پسرخواهر اوست، روی خوش به آن‌ها ندارد. و حتی مگوترین اسرار را که ممکن است به مرگ پسران بلقیس بیانجامد، لو می‌دهد. و در همین وضع و حال، خالو مدیار، سودای عشق صوقی به سر دارد و پیشانی به گلوله تفنگ نادعلی می‌سپارد. از آن سو، شیرو، دختر جوان بلقیس و کلمیشی، با یک درویش لاقبای بی‌پدر و مادر، از خانه می‌گریزد. این همه بدبختی و مصیبت و بدنامی و غم و خشم و گرسنگی، خان‌ومان را چنان آسیب‌رسان کرده و خواب را از آنان ربوده است، که جایی برای خوش‌خیالی و امید به آینده نمانده است.

بلقیس در قیل و قال جهانی چنین بی‌رحم و دشمن‌خو، زیست می‌کند و آینده را هر چند بیش‌تر که چشم می‌دواند، تاریک‌تر از پیش می‌بیند. بنابراین بند آوردنش در چنین جهانی و برتابیدن چنین اوضاع و احوالی و همچنان زیست‌مندی و وابستگی به خان‌ومان و جهان، از او

وجودی عزیز و شریف و مقاوم بودن در عین زن بودن، پرداخته است: «انگشتان کشیده بلقیس در جگر سفید فرونشسته بودند، چنان که گویی در کقاب. اندوه و خشم، زن را از درون داشت فرومی پاشید. بلا بر بلا و غم بر غم» (دولت آبادی، ۱۳۷۸: جلد ۱: ۲۲۸).

۳-۲. زیور و گردآفرید

تنها شباهت زیور «کلیدر» با گردآفرید «شاهنامه»، دلاوری و جنگندگی اوست. زیور به قلم نویسنده کلیدر، چنان پرداخت دقیق روان شناسانه شده است که ما به راحتی درمی یابیم که چگونه زنی در جامعه ای مردسالار، آزادگی غبارگرفته عصر مدرسالار خود را بازمی یابد و دوشادوش مردان خان ومان، در میان آتش بارانی از گلوله های تفنگچیان، مردانه می ایستد و تهنشین شده ترین ذخیره های نیروی تنش را به یاری می گیرد تا به زیباترین وجه ممکن، سرنوشت محتوم خود را پذیرا شود:

زیور از زیر سینه سنگ بدر جهیده و خود را به برابر، بر بدنه آفتاب ور آمد بالا کشانیده و زیر پای مردهای جهن سنگر گرفته بود و مانع فرود ایشان می شد. پس میدان را او و سنگر خان محمد نگاه داشته بودند (همان: جلد ۵: ۲۵۰۸).

زیور چنان که شناسانده شده است، به سن عمه شوی خویش است، اجاقش کور است، قومیت نزدیکی با کلمیشی ها ندارد. به هر سه دلیل، مادرشوهر از او دل خوش ندارد. شوهرش هووی جوان زیبارویی بر سر او آورده است و گل پسری هم زاییده است. با شناختی که از زیور داریم و پس از کش و قوس های بسیاری که در طی داستان دارد، درنهایت، او را به عنوان تنها زنی می بینیم که پس از آن که گل محمد تفنگچیان را رد می کند، به همراه چند مرد تنها مانده، به کلیدر کوه برمی کشد و آتش می افروزد و در کنار مردان، کارستان می کند. به یاد بیاوریم آن شب را که او به حیلتی ناشی از نیاز تن، مرد را از خانه بیرون می کشد و به بیابان می برد تا به خلوت شب بیابان، پس از مدت ها حرمان، پوست و استخوان کرخ مانده را سبک گرداند:

زیور شانه های مردش را که دیگر داشتند برایش بیگانه می شدند، میان تسمه بازوان گرفت و به جبران همه سردی ها که بر او گذشته بود، به شوق و کینه، کنج سبیل گل محمدش را کلف گرفت. گل محمد هم به جواب، تکه ای از بازوی زن را به دندان گرفت و وحشیانه کشید. اما زیور را، این همه کم اش بود. می خواست که تکه تکه شود. تاوان صد کرت را از شوی می خواست، تاوان از دست شده ها را، به چنگال و به کلف. به خیزش و خواهش. به غلت و واغلت. به ستیز و شوق. به هر چه (همان: جلد ۲: ۹۲۱-۹۲۲).

چنین زنی با این مایه از حرمان و پس‌زدگی و فراموشی و نفرت، بی‌گمان آمادگی آن را دارد که در یک امتحان پیش‌آمده، همه وجودش را در آتش امتحان بگذارد. تا پروانه‌وار به دور آتشی که شویش برافروخته است، بسوزد و خاکستر شود. زیور، سرانجام کشته می‌شود و بلقیس بر بالین او می‌رود: «روی زانوها به بالین زیور رفت و نگریستش. چهره تکیده زیور، زنده و روشن‌تر از همیشه بود. بلقیس روی صورت عروسیش را به بال سربند او پوشانید و برخاست» (همان: جلد ۵: ۲۵۱۲).

مشابه زیور کلیدر در شاهنامه فردوسی، یعنی گردآفرید، از همه گرفت‌و‌گیرها و شقاوت‌ها و واقعیت‌های دامن‌گیر زیوری- کلیدری برکنار و رستگار است. گردآفرید شاهنامه در زمانه‌ای می‌زیید که زنان چندان کم از مردان ندارند و بسا ارجمندترند و کارگزاران و پرستندگان دارند. توصیف گردآفرید از زبان فردوسی این‌گونه است که:

زنی بود برسان گردی سوار همیشه به جنگ اندرون نامدار
کجا نام او بود گردآفرید که چون او نیامد ز مادر پدید...
فرودآمد از دز بکردار شیر کمر بر میان، بادپایی به زیر
(فردوسی، ۱۳۶۹: جلد ۲: ۱۳۲)

گردآفرید، دختر گزدهم، از آن دست زنان شاهنامه است که بر خلاف زیور کلیدر، غم آب و نان و خان‌ومان و بزم‌رگی و زمستان و بیم جان ندارند. در شیفتگی داستان‌های پهلوانی غرق‌ه‌اند و سربلند به وجود پدرانی که بسا پهلوانان بی‌هم‌آورد در عصر خویشند یا حاکم فلان ولایت یا نایب فلان حکومت. و دور نیست که چنین زنانی میل مفرط دست‌یازیدن به امور خارق‌العاده همچون جنگاوری و نبرد با مردان در خود بیابند. بنابراین اگر رفتار گردآفرید غیر از این بود، چه بسا عجیب می‌نمود. اما زیور کلیدر در مقام مقایسه با گردآفرید گزدهم، بسا ارجمندتر و والاتر است؛ چرا که این زن با وجود نابه‌سامانی‌ها و مشکلات عمیقی که در زندگی دارد، دست به رفتارهایی شگفت و مردانه می‌زند.

۳-۳. شیرو و منیره

شیرو، دختر بلقیس و کلمیشی و یکه‌خواهر سه برادر است که به سودای عشق، همه بندهای حیثیتی ایلپاتی را می‌گسلد و پای بر سر ارزش‌های جامعه خود می‌گذارد و با قلندری که اصل و نسب و پدر و مادرش را کسی نمی‌شناسد، می‌گریزد:

جای درنگ، نه. ماه درویش سارغ رخت از سر شیرو برداشت و به ترکبند مادیان بست. شیرو افسار از خاک برگرفت. ماه درویش پا در رکاب کرد و بر خانه زین جای گرفت و دست به سوی شیرو دراز کرد. شیرو دست در دست مرد و پای بر پای او گذاشت و به یک جهش پای از خاک کند و تن بر ترک مادیان نشاند. قلاب دست‌ها به دور کمر ماه درویش. ماه درویش به او روی گرداند. کلامی به شوق و بیم. دم گرم مرد بر رخ شیرو. بیش از این تاب نیاورد، شیرو سر بر شانه مردش گذاشت و سینه‌های رسیده‌اش را به پشت او فشرد:

- بیرم، من را ببر. بتاز. بتازان. بیرم از این جا (دولت‌آبادی، ۱۳۷۸: جلد ۱: ۱۲۷).

شیرو را از این جهت شاید بتوان با منیژه در شاهنامه مقایسه کرد که او نیز در یک دیدار، دل به مهر جوانی از سپاهیان دشمن می‌سپارد و او را به هر حال به کاخ خود می‌برد و به او کام می‌دهد و از او کام می‌ستاند:

سُوی خیمه دُختِ آزادخوی پیاده همی گام زد بآرزوی
به پرده‌نَدَر آمد چو سرو بلند میانش به زرّین کمر کرده بند
منیژه بیامد گرفتش به بر گشاد از میانش کیانی کمر
(فردوسی، ۱۳۷۱: جلد ۳: ۳۱۹)

و عاقبت گرفتار مکافات می‌شود که منیژه شده بود. با این تفاوت که منیژه تنها یک دوره رنجبار را از سر می‌گذراند و سپس به وصال می‌رسد و کامیاب می‌گردد. اما شیرو به آن سبب که با واقعیتی عریان و خشن دست‌به‌گریبان است، و نیز در محیطی نکبت‌زده و جهنمی زیست می‌کند که همه احوال طبیعی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی علیه اوست، سیاه‌بخت و نابود می‌شود. شیرو بعد از مدت‌ها به خانه برمی‌گردد:

بغض شیرو ترکیده بود و او دیگر نمی‌توانست راه بر گریه‌های انباشته در سینه‌اش ببندد. یکسره آواز به گریه سر داده بود و هیچ بر آن نبود تا چیزی از غرور خود به ذخیره نگاه دارد. چندان که بلقیس که خود از شرم و عتاب روی از کسان برگردانیده و در سایه دیوار پنهان داشته بود، ناچار واگشت و بر زمین نشست، سر دختر را به دامن گرفت و چنان شکسته که بس خود بشنود، گفت:

- کاش نزاییده بودمت، دخترکم (دولت‌آبادی، ۱۳۷۸: جلد ۴: ۱۷۳۹).

شیرو و منیژه وجه مشترک «عصیان علیه ارزش‌ها» را دارند. و هر دو نیز در راه عشق، پای به این راه مخاطره‌آمیز می‌گذارند و هر کدام در جامعه خود و با تعصبات خاص خود. و تنها تفاوتی که حساب آن‌ها را از هم جدا می‌کند، موقعیت سیاسی و اجتماعی آن‌هاست که ناچار بر وضعیت‌های دیگر تأثیر گذاشته است. چنان که منیژه پس از سپری کردن یک مرحله عذاب‌آور به وصال می‌رسد، اما شیرو روزبه‌روز در قعر بدبختی فرومی‌رود.

۳-۴. مارال و تهمینه

به راستی مارال را با کدام شخصیت زن در «شاهنامه» می توان کناره کنار گذاشت؟ مارال به جز گذشته تنش مند کوتاهی که پدرش و نامزدش در حبس بودند، و جز سختناکی ذاتی زندگی ایلیاتی، پس از پیوند زناشویی با گل محمد، رنج چندان نکشیده است. وجود مارال در «کلیدر» غیر از آن که مکمل شخصیت گل محمد باشد، و داستان را به این پایان رساند، چندان محسوس نیست. خصیصه های شخصیتی خاصی که دلیل برجستگی یک شخصیت باشد، در مارال دیده نمی شود. مارال زیباست و جلب نظر می کند. حالت مادرزاد او را گل محمد به چشم دیده و خواننده شاهد این دیدن گل محمد بوده است:

مارال سینه ها را زیر بازوهایش قایم کرد و خود را در آب فرو لغزاند. آب، تن مارال را تا بالای سُرین، تا کمر در کام گرفت و فرو مکید، و روح آب تا مغز استخوان ها چشیده شد. برکه چندان عمیق نبود و مارال بر کف نشست.

مرد هم چشم های سیاه خود را بست. دیگر توان نگریستن نداشت. رعشه سرتاپایش را گرفته بود و قلبش می شورید (همان: جلد ۱: ۳۱-۳۲).

مارال زایاست و برای گل محمد که سال ها اجاقش کور مانده است، پسری می آورد. مارال یک بانوی خانگی معمولی است. و این صفات، یعنی زیبایی و زایایی و خانه داری، تنها نشانه زن بودن اوست.

می توان گفت که شخصیت مارال، فدای شخصیت مرد خود، یعنی گل محمد، شده است. همان طور که زیور، زن اول گل محمد، به نحوی فدای گل محمد شده است. و این فدا شدن زن به خاطر مرد و فنا شدن زن در وجود مرد، حکایت دیرینه زن، در جوامع مردسالار مشرق زمین است. از این نظرگاه فنا شدن بی غوغای مارال در مقایسه با زیور، بسیار فروتنانه است و به این دلیل است که شاید مارال به رغم آن که تنها مکمل شخصیتی دیگر بوده است، خود ارزشی برابر با یکی از والاترین شخصیت های زن پهلوانی شاهنامه به دست آورده است. این نکته نیز گفتنی است که نگاه فردوسی به زنان پهلوانی شاهنامه شامل شیفتگی آنان نسبت به پهلوانی و پهلوانان نیز هست. به یاد آوریم صحنه دیدار رستم و تهمینه را. تهمینه شبانه به خوابگاه رستم می رود:

چو یک بهره از تیره شب در گذشت،	شبا هنگ بر چرخ گردان بگشت،
سَخُن گفتن آمد نهفته به راز	در خوابگاه نرم کردند باز:
یکی برده شمعی معنیر به دست	خرامان بیامد به بالین مست

پس پَرده اندر یکی ماه‌روی چو خورشید تابان پر از رنگ و بوی
(فردوسی، ۱۳۶۹: جلد ۲: ۱۲۲)

و میل خود را به داشتن فرزندی از رستم، بر رستم فاش می‌کند. و به این طریق، خود، خواستگار رستم می‌شود. این اراده و این فعل او بنیادی‌ترین حادثه رستم و سهراب را رقم می‌زند. در حالی که این حادثه نه به دنبال یک عشق شورانگیز، بلکه به خاطر مصلحت برخورداری از فرزندی، از تخمه رستم است:

ترایم کنون گر بخواهی مرا نبیند جزین مرغ و ماهی مرا
یکی آنک بر تو چُنین گشته‌ام خرد را ز بهر هوا کُشته‌ام
وُدیگر که از تو مگر کردگار نشاند یکی پورم اندر کنار
(همان: ۱۲۳)

اما در کلیدر پیوند زناشویی بین مارال و گل محمد از عشقی است که مدتی دوام یافته و آتشینه شده است. بی آن که کلامی، سخنی، اشاره‌ای درباره عشق، بین آنان رد و بدل شده باشد. آنان به دنبال عشق و مهری پنهان مانده به دل، روزی در بیابان به هنگام هیزم‌چینی گل محمد و نان و آب آوردن مارال برای او، به جذبه‌ای غیرارادی و شورآمیز، با مقدمه‌ای بسیار زیبا و استادانه، به هم درمی‌آمیزند:

جای سخن، دیگر نبود. گل محمد بند دست دختر را گرفت و پیچاند، آهوی خوش‌قواره را خواباند و بر او سوار شد و در کشمکشی غریزی و وحشیانه که خود به شور آدمی دامن می‌زند، تب را فرونشاند. آبی بر آتش. عطش بیست‌ساله مارال، عطش بیست‌سالگی را ورچید. تاراجش کرد. همچنان که نریانی، مادیانی را. و مارال، مرد را به کام کشید. همچنان که دریا، خورشید را (دولت‌آبادی، ۱۳۷۸: جلد ۱: ۳۹۸-۳۹۹).

تهمینه و مارال اگر چه هر یک با پهلوانان پیمان زناشویی می‌بندند. اما آن به مصلحت زمانه پهلوانی است و این در پی جذبه خاموش و مردانه‌ای است که در گل محمد به کمال است. پس می‌توان پذیرفت که از جهات گوناگون، مارال شخصیتی خوش‌ساخت و جذاب است که هم مکمل شخصیت شوی خویش است.

۴. نتیجه‌گیری

در این پژوهش چهار شخصیت پُرکارکرد زن، از رمان «کلیدر»، با چهار شخصیت معروف زن از «شاهنامه» فردوسی، مطابقت داده شد. دستاورد پژوهش نشان می‌دهد که زنان منتخب و مورد

پژوهش از کلیدر، از نظر رفتارشناسی و کنش‌ها و واکنش‌های داستانی، با شخصیت‌های مورد مقایسه خود، از شاهنامه فردوسی، مشابهت‌های مهم و اساسی دارند. اگر چه جوهری از افتراق هم میان آن‌ها دیده می‌شود. بر اساس مشابهت‌های موجود، باید گفت که در رمان طولانی کلیدر، متأثر از نگرش حماسی نویسنده که در ساخت و پرداخت جنبه‌های گوناگونی از آن لحاظ شده است، شخصیت‌های زن نیز تحت تأثیر رویکردی حماسی پدید آمده‌اند، از این رو، آنان هم همانند زنان شاهنامه، با وجود آن‌که در بافت جامعه‌ای مردسالار قرار دارند، اما با نمایش خصایص ارزشمندی نظیر فرزاندگی، دلیری و... در رفتار خود، بر جایگاه و اعتبار زن، در جامعه داستانی مربوط به خود، می‌افزایند. مهم‌ترین وجه افتراق زنان مورد مقایسه در دو اثر نامبرده، مربوط به طبقه و سطح رفاه اجتماعی نابرابر آنان است. در این رابطه زنان شاهنامه، از طبقه شاهان و فارغ از دغدغه‌های مادی‌اند، اما زنان کلیدر از طبقه عوام و درگیر چالش‌های مادی و دیگر مشکلات اجتماعی موجود در زندگی خود هستند.

کتابنامه

۱. جوانشیر، ف. م (۱۳۸۰)، حماسه داد، تهران: جامی.
۲. چهلتن، امیرحسین و فریاد، فریدون (۱۳۷۳)، ما نیز مردمی هستیم، تهران: چشمه/پارسی.
۳. دولت آبادی، محمود (۱۳۷۸)، کلیدر، ۵ ج، تهران: چشمه.
۴. سپانلو، محمدعلی (۱۳۶۶)، نویسندگان پیشرو/ایران، تهران: نگاه.
۵. شیرمحمدی، عباس (۱۳۸۰)، بیست سال با کلیدر، تهران: کوچک.
۶. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۶)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، با مقدمه احسان یارشاطر، زیر نظر احسان یارشاطر، جلد ۱، نیویورک: بنیاد میراث ایران.
۷. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۹)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، زیر نظر احسان یارشاطر، جلد ۲، کالیفرنیا و نیویورک: بنیاد میراث ایران.
۸. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۱)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، زیر نظر احسان یارشاطر، جلد ۳، کالیفرنیا و نیویورک: بنیاد میراث ایران.

References

1. Cheheltan, A.H., & Faryad, F. (1994), *We Are Also People*, Tehran: Cheshme/Parsi.

2. Dolatabadi, M. (1999), *Kelidar*, 5 Volumes, Tehran: Cheshme.
3. Firdausi, A. (1897), *Shahnameh*, By the Efforts of Jalal Khaleghi Motlagh, With an Introduction by Ehsan Yarshater, Under the Supervision of Ehsan Yarshater, Vol 1, New York: Iranian Treasures Institute.
4. Firdausi, A. (1990), *Shahnameh*, By the Efforts of Jalal Khaleghi Motlagh, Under the Supervision of Ehsan Yarshater, Vol 2, California & New York: Iranian Treasures Institute.
5. Firdausi, A. (1992), *Shahnameh*, By the Efforts of Jalal Khaleghi Motlagh, Under the Supervision of Ehsan Yarshater, Vol 3, California & New York: Iranian Treasures Institute.
6. Javanshir, F.M. (2001), *The Epic of Dad*, Tehran: Jami.
7. Sepanloo, M.A. (1897), *Leading Iranian Writers*, Tehran: Negah.
8. Shirmohammadi, A. (2001), *Twenty Years with the Kelidar*, Tehran: Kuchak.



Research article
Received: 09/16/2025
Accepted: 09/22/2025
pp. 23- 36



Contemporary Iranian
literature studies
Vol. 2, No. 5, Spring 2025

Comparing the Women of “*Kelidar*” with the Women of “*Shahnameh*”

Abdolsamad Hamidifar¹

Abstract

“*Shahnameh*” (400 AH), the work of Hakim Abolghasem Ferdowsi (329-416), has been continuously interpreted and inspired by various Iranian poets and writers since its creation as an unparalleled literary masterpiece that is inextricably linked to the national and identity issues of the Iranians. This connection is still evident in the contemporary period, despite all the fundamental changes that have occurred in the literature of this period compared to the literature of the past in Iran. The famous novel “*Kelidar*” (1979-1984), written by Mahmoud Dolatabadi (born in 1941), is one of the prominent works of contemporary Iranian literature. The design and construction of important parts and elements of “*Kelidar*” have been influenced by Ferdowsi’s *Shahnameh*. In this descriptive-analytical study, the data, which originates from library documents and sources, compares the novel “*Kelidar*” with Ferdowsi’s *Shahnameh* in terms of female characters. Four important female characters in “*Kelidar*”, Belghis, Zivar, Shiro, and Maral, are compared with four important female characters in “*Shahnameh*”, Sindukht, Gordafriid, Manijeh, and Tahmina. This comparison includes Belghis with Sindukht, Zivar with Gordafriid, Shiro with Manijeh, and Maral with Tahmina. The findings of the study emphasize significant similarities between the matched women. However, there are also significant differences between the compared characters.

Key words

Mahmoud Dolatabadi’s novel “*Kelidar*”, Hakim Abolghasem Ferdowsi’s “*Shahnameh*”, female characters.

1. Lecturer of Persian Language and Literature, Farhangian University of Sistan and Baluchestan, Shahid Motahari Campus of Zahedan, Zahedan, Iran.
Email: Samadhamidifar3446@gmail.com